



بررسی تیشتریش

زرشناس، زهره و گشتاسب، فرزانه، تیشتریش، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۹، ۲۲۴ ص.

تیشتریش عنوان هشتمین یشت /وستا است که به ستایش و بزرگداشتِ تیشتر، ایزد باران در باورهای مزدیسنان، اختصاص یافته است. این یشت بازمانده یکی از یشت‌های کهن است که زمان تدوین قطعات اصلی آن به دوره‌ای پیش از دین‌آوری زردشت مربوط می‌شود. از تیشتریش ترجمه‌هایی به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسه در دست است؛ ترجمه انگلیسی آن را دارمستتر (۱۸۸۳) در مجموعه کتب مقدس مشرق زمین جلد ۲۳ منتشر کرد؛ ترجمه فرانسه آن، نه سال بعد، توسط همین محقق در جلد دوم زند-اوستا انتشار یافت. گلدنر (۱۸۸۱) در مجله تحقیقات زبان‌شناسی تطبیقی در حوزه زبان‌های هندوایرانی جلد ۲۵، ولف (۱۹۱۰) در کتاب خود با عنوان اوستا، کتاب مقدس پارسیان و لومل (۱۹۲۷) در یشت‌های اوستا آن را به آلمانی ترجمه کردند. مرحوم استاد ابراهیم پورداود نیز، بر اساس ترجمه ولف، در جلد اول یشت‌ها، این سرود کهن را به زبان فارسی ترجمه کرده است. ویلیام مالاندرا (۱۹۸۳) در کتاب خود با عنوان درآمدی بر دین کهن ایرانی مجدداً آن را به انگلیسی ترجمه کرد، اما کار اساسی در مورد تیشتریش توسط دانشمند ایتالیایی، آنتونیو پائائینو، به عالم اوستاشناسی

عرضه شد و در اختیار علاقه‌مندان و مشتاقان ادبیات اوستایی قرار گرفت. بخش اول این اثر ارزشمند به سال ۱۹۹۰ و بخش دوم آن به سال ۱۹۹۵ در شهر رم منتشر شد. پانائینو در این کتاب، با تکیه بر نتایج حاصل از تحقیقات اوستاشناسان، متن ویراسته علمی - انتقادی دقیقی از یشت هشتم، همراه با ترجمه عالمانه‌ای به انگلیسی، ارائه کرده و یادداشت‌های سودمند و مفیدی درباره تصحیح متن و ترجمه، نقد و بررسی آراء محققان متقدم در خصوص مسائل مربوط به یشت هشتم، از مباحث لغوی و صرفی و نحوی گرفته تا مسائل اساطیری، فراهم آورده که ارزش و اهمیت اثر او را دوچندان کرده است. جای خوشحالی است که اخیراً دو تن از همکاران ارجمند ما، خانم دکتر زهره زرشناس و خانم دکتر فرزانه گشتاسب، نیز به تحقیق در باب این یشت و ترجمه آن به فارسی اقبال نموده و حاصل کار خود را به سال ۱۳۸۹ از سوی انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی منتشر کرده‌اند.

کار خانم زرشناس و خانم گشتاسب، بنا به اظهار خود آنان در مقدمه کتاب (ص ۱۴-۱۵)، مبتنی بر پژوهش ارزنده پانائینو است، اما ظاهر امر نشان می‌دهد که تنها وجه اشتراک اثر آنان با اثر پانائینو یگانگی در حرف‌نویسی متن اوستایی و حواشی مربوط به شرح نسخه‌بدل‌ها است، آن هم به لحاظ اینکه بخش یاد شده، به صورت کاملاً مکانیکی، عیناً از کتاب پانائینو نقل شده است. کتاب حاوی مقدمه کوتاهی است در معرفی یشت هشتم و ایزد تیشتر (ص ۷-۱۰)، معرفی دستنویس‌های یشت هشتم (ص ۱۱-۱۴)، ارائه نموداری از خویشاوندی دستنویس‌ها (ص ۱۴) و گزارش مختصری درباره شیوه کار مؤلفان در ترجمه و تفسیر متن یشت هشتم. مطالعه و بررسی اجمالی این مقدمه، به‌خوبی، حاکی از شتابزدگی خانم زرشناس و خانم گشتاسب در تهیه و تدوین مطالب مربوط به هریک از این مقولات است. متأسفانه، مؤلفان محترم، به هنگام تدوین این بخش از کتاب، هیچ علاقه‌ای به تحقیق و تفحص در امهات منابع، از منابع اوستایی و پهلوی و هندی گرفته تا منابع یونانی از جمله گزارش بسیار مهم پلوتارک درباره سروری تیشتر بر ستارگان دیگر، در رساله/یزیس و/وزیریس (نک: مولتون ۱۹۱۳: ۲۰۲)، نشان نداده‌اند. آنچه در این مقدمه آمده، نه آگاهی‌های تخصصی بلکه گزارش مختصری از اطلاعات عمومی است که اغلب پژوهشگران، اعم از متخصص یا متفنن، از آن نیک مطلع‌اند. انتظار می‌رفت، در این

مقدمه، نکات اصلی مربوط به خویشکاری‌های تیشتر، از جمله خصومت شدید و ستیزه مداوم و بی‌امان او با پریان (قس: یشت هشتم بندهای ۳۹-۴۰، ۵۱-۵۵) که در ورای آن سایه‌ای از ارتباط این اختر-ایزد با پریان در آیینی کهن‌تر نهفته است (نک: سرکاراتی، ۱۳۵۰: ۲۱)، عقیده مربوط به سروری تیشتر بر ستارگان دیگر که، به گمان برخی از محققان، اندیشه‌ای زروانی است (نک: بنونیست ۱۹۲۹: ۱۱۰)، توجیه پیکرهای سه‌گانه‌ای که تیشتر در قالب آنها تجلی می‌یابد (نک: یشت هشتم، بندهای ۱۳، ۱۶، ۱۸؛ قس: پیکرهای ده‌گانه بهرام در یشت چهاردهم و تجلیات مختلف ایزد ایندره در متن‌های ودایی)، نبرد تیشتر با دیو اپوش و احتمال ارتباط این اسطوره با افسانه هندی نبرد ایندره و ورتره، ازدهای بازدارنده آب‌ها در متون ودایی (نک: پانائینو ۱۹۹۵؛ بنونیست و رنو ۱۹۳۴: ۱۷۷-۱۷۹) و موضوع برابری و همانندی تیشتر با Tisya در متن‌های ودایی (نک: ریگ‌ودا، کتاب ۵، سرود ۵۴، بند ۱۳؛ کتاب ۱۰، سرود ۶۴، بند ۸)، که اغلب محققان با ارائه دلایل و مستندات این دو را با هم سنجیده‌اند (نک: بارتلمه ۱۹۰۴: ۶۵۱-۶۵۲؛ بويس ۱۹۷۵: ۷۴/۱؛ هرتسفلد ۱۹۴۷: ۵۸۴/۲؛ گری ۱۹۲۹: ۱۱۷؛ پانائینو ۱۹۹۰: ۲۶؛ فورسمن ۱۹۶۸: ۵۳) و مقولات مهم دیگر، که فرصت پرداختن به آنها در این مقال میسر نیست، مورد بحث و بررسی قرار گیرد؛ اما متأسفانه مؤلفان تیشتریشت این مقولات بسیار مهم را بی‌اهمیت انگاشته و درباره آنها سکوت اختیار کرده‌اند. گذشته از این، در اغلب موارد، اطلاعات ارائه‌شده هم کامل نیست و غالباً به صورت ابتر و ناقص بازگو شده است؛ مثلاً در صفحه ۷ درباره تعیین هویت تیشتر و تطبیق آن با یکی از ستارگان، بدون ارائه دلیل و مدرکی و استناد به منبع و مأخذی، از منابع کهن گرفته تا تحقیقات دانشمندان عصر حاضر، فقط به ذکر این نکته بسنده شده است که «بیشتر دانشمندان تیشتر را همان شعرای یمانی، یا سیروس، ستاره معروف و پرنور صورت فلکی کلب اکبر/ سگ بزرگ دانسته‌اند» (درباره رأی و مستندات دانشمندانی که تیشتر را با شعرای یمانی تطبیق داده‌اند، نک: گایگر ۱۸۸۲: ۳۰۸-۳۱۱؛ هنینگ ۱۹۴۲: ۲۴۷؛ دالا ۱۹۱۴: ۱۲۹-۱۳۱؛ گری ۱۹۲۹: ۱۱۷؛ بارتلمه ۱۹۰۴: ۶۵۱؛ پانائینو ۱۹۹۵: ۱؛ بويس ۱۹۷۵: ۷۴/۱؛ بنونیست ۱۹۲۹: ۹۸-۹۹؛ هرتسفلد ۱۹۴۷: ۵۸۴/۲)، و این در حالی است که به رأی دانشمندان دیگر، مثلاً هوگ (۱۹۰۷: ۲۰۰)، که تیشتر را با عطارد و یا هس (۱۹۳۳: ۱۳۷-۱۳۹) که تیشتر را با آنتارس (Antares)، ستاره اصلی صورت فلکی کژدم یا قلب‌العقرب، یکی دانسته‌اند، اشاره‌ای نشده است.

خانم زرشناس و خانم گشتاسب در صفحه هشت مقدمه کتاب خود اظهار کرده‌اند که تیشتر نام چهارمین ماه سال و سیزدهمین روز هر ماه در تقویم ایران باستان است که در فارسی تیر نامیده می‌شود. اما طرح موضوع به این صورت صحیح به نظر نمی‌رسد؛ آنچه در اینجا اهمیت دارد، روشن کردن دلایلی است که سبب شده است تا تیشتر و تیر، که نه از لحاظ فقه‌اللغه با هم مرتبط‌اند و نه از لحاظ باورهای اساطیری، به جای هم به کار روند. لازم به یادآوری است که در میان متن‌های اوستایی فقط یک‌بار در قطعه متأخر آفرینگان ۳ بند ۸، تیشتر نام چهارمین ماه سال و در سیروزه بند ۱۳ و یسن ۱۶ بند ۴، نام سیزدهمین روز هر ماه است (نک: بارتلمه ۱۹۰۴: ۶۵۲)؛ غیر از موارد مذکور، در تقویم مزدیسنان، چهارمین ماه سال و سیزدهمین روز هر ماه بیشتر به نام «تیر» (ایرانی باستان -Tira-/*Tiri*) معروف است و جشن بزرگ تیرگان (درباره این جشن نک: مولایی ۱۳۸۶: ۴۰۴-۴۵۷) که همه‌ساله در روز تیر از ماه تیر برگزار می‌شده است، باز به نام همین ایزد نام‌گذاری شده است. تردیدی نیست که تیر و تیشتر در اصل ربطی به هم نداشتند، تیر در غرب و تیشتر در شرق ایران پرستش می‌شد، اما در ادوار بعدی، به دنبال گسترش آیین زردشتی در غرب ایران، باورهای مربوط به این دو ایزد، بیشتر به لحاظ مشابهت در نام و خویشکاری، درهم آمیخت و به این ترتیب، تیر وارد انجمن ایزدان مزدیسنان شد و زمان این هم‌آمیگی، بنا به حدس مرحوم استاد بویس، احتمالاً اواخر دوره هخامنشیان بوده است (برای آگاهی بیشتر نک: بویس ۱۹۷۵: ۷۶/۱ و ۱۹۸۲: ۳۳/۲؛ مولایی ۱۳۸۶: ۴۵۲-۴۵۴ و ۴۵۹-۴۶۲).

یکی از موارد لازم و ضروری در این مقدمه، پرداختن به وجه اشتقاق و معنی لفظی تیشتر بود تا اگر خواننده کنجکاو و علاقه‌مندی بخواهد درباره معنی این لفظ اطلاعاتی کسب کند، با مراجعه بدان رفع نیاز کند، اما عجیب است که کوچک‌ترین اشاره‌ای، در مقدمه کتاب، به این امر نشده است و شگفت‌تر اینکه مشخصات کامل مقاله بسیار مهم فورسمن (۱۹۶۸)، که بخشی از آن به ذکر وجه اشتقاق تیشتر و هم‌آوردش دیو‌آپوش تخصیص یافته، در حاشیه شماره ۳ صفحه ۹ ذکر شده، اما عملاً هیچ استفاده‌ای از آن نشده است.

در صفحه ۱۴ نموداری از خویشاوندی دستنویس‌های یشت هشتم، بدون مقدمه و

مؤخره‌ای، ترسیم شده است. این نمودار، گرچه مؤلفان اشاره‌ای به مأخذ مورد استفاده خود نکرده‌اند، آشکارا مقتبس از نموداری است که آنتونیو پانائینو (۱۹۹۰: ۹) از بررسی اطلاعات مربوط به دستنویس‌های *اوستا*، در مقدمه *اوستای ویراسته* گلدنر ترسیم کرده است، اما جامعیت و دقت نمودار پانائینو را ندارد. در این نمودار کوچک‌ترین اشاره‌ای به دستنویس اصلی *اوستا* که، بنا به تحقیق هوفمان (۱۹۶۹: ۳۵-۳۷)، حدود قرن چهارم تا ششم میلادی، در دوره ساسانیان فراهم شده، و یا به دستنویس دیگری که حدود قرن دهم میلادی از روی دستنویس مادر استنساخ شده و مطابق نظر هومباخ (۱۹۷۳: ۱۰۹-۱۲۲) منشأ همه دستنویس‌های *یشت‌ها* و *وندیداد* محسوب می‌شود، به چشم نمی‌خورد. شعبه‌های هندی و ایرانی دستنویس‌ها از هم تفکیک نشده و جایگاه دستنویس M12، که نماینده شعبه ایرانی دستنویس‌های *اوستا* به‌شمار می‌آید، معین نشده است. با مشاهده این نمودار، خواننده تصور می‌کند دستنویس K12 مع‌الواسطه همراه با دستنویس J10، از روی یک نسخه استنساخ شده است، در حالی که دستنویس J10 که یکی از بهترین دستنویس‌های *اوستا* محسوب می‌شود، در واقع حد فاصل بین دستنویس‌های هندی و ایرانی است. این دستنویس از یک سو مرتبط با دستنویس K12 است، از دیگر سو با دستنویس ایرانی M12 ارتباط دارد و مستقیماً از روی دستنویسی استنساخ شده است که کهن‌تر از دستنویسی بوده است که F1 از روی آن نوشته شده است (نک: گلدنر ۱۸۸۶-۱۸۹۶: مقدمه ۴۴).

پس از مقدمه، نشانه‌ها و کوتاه‌نوشت‌ها (ص ۱۷-۱۸) و، در پی آن، پیکره اصلی کتاب با عنوان «حرف‌نویسی و برگردان فارسی» (ص ۱۹-۱۴۱) آمده است. بخش اخیر خود مشتمل است بر حرف‌نویسی متن اوستایی در صفحه‌های زوج، برگردان فارسی در صفحه‌های فرد، و یادداشت‌هایی مربوط به ترجمه متن و قرائت بعضی از لغات و معانی آنها که به‌صورت پانوش، زیر ترجمه فارسی آمده و عموماً از یادداشت‌های پانائینو اقتباس شده است. نکات قابل توجه در مورد این بخش را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف) ناهماهنگی بین متن و ترجمه: بنا به اظهار خود مؤلفان محترم در مقدمه کتاب (ص ۱۴)، حرف‌نویسی متن اوستایی و شرح نسخه‌بدل‌ها عیناً از کتاب پانائینو نقل شده، اما

در ترجمه فارسی، بنا بر ضرورت، پژوهش‌های دیگر نیز مورد توجه قرار گرفته و به آنها اشاره شده است (ص ۱۵). اما همین کار مؤلفان در مواردی ناهماهنگی و اختلاف بین و آشکاری بین متن و ترجمه پدید آورده است. به چند نمونه از این قبیل موارد ذیلاً اشاره می‌شود:

در بند ۶ (ص ۳۰-۳۱) نام کوهی که آرشی شیواتیر از فراز آن تیر خود را پرتاب می‌کند، در *اوستای ویراسته* گلدنر، از روی معتبرترین دستنویس‌های *اوستا* یعنی F1, Pt1, E1, L18, P13 به صورت *airiiō.xšuθaṭ* (حالت مفعولی عنه abl. مفرد از ستاک *airiiō.xšuθa-*) ضبط شده و بارتلمه (۱۹۰۴: ۱۹۹-۲۰۰) نیز همین ضبط را پذیرفته، اما معنی و وجه اشتقاقی برای آن ارائه نکرده است. در بند ۳۷ که مجدداً داستان آرشی تکرار شده، نام این کوه فقط در دستنویس J10 به صورت *airiiō.xšuθaṭ* آمده، در حالی که دستنویس‌های معتبر دیگر یعنی F1, Pt1, E1, K15, L18, P13 جزء دوم این نام را به صورت *šiθaṭ* ضبط کرده‌اند. نخست هرتل (۱۹۳۱: ۲۱۱) و به پیروی از او دوشن-گیمن (۱۹۳۶: ۱۲۵)، با توجه به ضبط دستنویس‌های اخیر در بند ۳۷، در هر دو بند، این نام را به صورت **airiiō.šiθaṭ* تصحیح و «مسکن / اقامتگاه آریاییان» معنی کرده‌اند. پانائینو هم در متن ویراسته خود از یشت هشتم، همین قرائت را بر ضبط گلدنر و بارتلمه ترجیح داده و آن را وارد متن کرده است. مؤلفان ترجمه فارسی تیشتریشْت هم به پیروی از پانائینو در متن اوستایی همین ضبط یعنی **airiiō.šiθaṭ* را حفظ کرده‌اند، اما عجیب است که، بدون توجه به قرائت مختار خود، در ترجمه به پیروی از ضبط گلدنر و بارتلمه این نام را به صورت «اریوخشوت» آورده‌اند (ص ۳۰-۳۱). حال از مؤلفان باید پرسید اگر قرائت گلدنر و بارتلمه ارجح است، چرا این قرائت را وارد متن نکرده‌اند و اگر تصحیح هرتل و دوشن-گیمن و پانائینو اصح است، چرا در ترجمه از آن تبعیت نشده است.

در بند ۳ (ص ۲۴-۲۵) در متن ویراسته پانائینو (ص ۲۹) ضبط **haoma *yō gauua* در عبارت **haoma *yō gauua yazamaide tištrīm stārəm ...* منطبق با تصحیح هوفمان (۱۹۶۷: ۱۱-۲۰) است و خود پانائینو هم، در بخش یادداشت‌ها، این نکته را متذکر شده است (۱۹۹۰: ۹۱-۹۲). ترجمه این عبارت بر اساس تعبیری که هوفمان ارائه کرده، چنین

است: «با هومی (مفعولی معه مفرد) که (فاعلی مفرد) با شیر (مفعولی معه مفرد) (آمیخته است)». این تعبیر را خانم طرف (۱۹۸۱: ۴۸-۴۹) و پانائینو پذیرفته و عبارت مورد بحث را، دقیقاً همانند هوفمان، «با هومی که با شیر (آمیخته است)» ترجمه کرده‌اند. خانم‌ها زرشناس و گشتاسب نیز، به پیروی از پانائینو، تصحیح هوفمان را، البته بدون اشاره به مقاله این دانشمند، در متن اوستایی آورده‌اند، اما در ترجمه فارسی، بدون توجه به ساختار عبارت، آن را، به پیروی از ترجمه مرحوم استاد پورداد (۱۳۵۶: ۳۳۹/۱) «با هوم آمیخته به شیر» ترجمه کرده‌اند؛ متأسفانه توضیحی هم که در پاورقی آورده‌اند خالی از اشکال نیست، چه در یادداشت شماره ۲ صفحه ۲۴ آمده است: «بنا بر قرائت گلدنر: haomaiiō gauua: «شیر آمیخته با هوم»، بخش اول این واژه (haomaiiō) حالت دری (loc.) مفرد به جای بایی (instr.) مفرد از ستاک haomaiiu- است (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۷۳۵)؛ «شیر هوم‌دار» (گرشویچ ۱۹۶۷: ۱۶۳)». این یادداشت نه تنها هیچ نکته مبهمی را روشن نکرده، بلکه خود سبب ابهام شده است. آمدن تعبیر «شیر آمیخته با هوم»، پس از ذکر ضبط گلدنر، آشکارا این توهم را ایجاد می‌کند که این تعبیر از گلدنر است؛ اما گلدنر، در ترجمه‌ای که از یشت هشتم ارائه کرده، این عبارت را ترجمه نکرده است (نک: گلدنر ۱۸۸۱: ۴۶۶)؛ قید «بخش اول این واژه»، در یادداشت مؤلفان، به‌وضوح نشان می‌دهد که، به‌زعم ایشان، گلدنر و یا بارتلمه (؟) haomaiiō gauua را یک واژه مرکب تصور کرده‌اند در حالی که چنین نیست. مطابق تعبیر بارتلمه haomaiiō gauua دو واژه مستقل و، از لحاظ نحوی، صفت و موصوف هستند. واژه نخست صفت در حالت مفعولی فیه به‌جای مفعولی معه از ستاک haomaiiu- به معنی «هومی، هوم‌دار» و واژه دیگر اسم مذکر در حالت مفعولی معه از ستاک gauu- به معنی «شیر» است و این صفت و موصوف با هم در حالت مفعولی معه «با شیر دارای هوم» معنی می‌دهد. از سوی دیگر، اشاره به اینکه گرشویچ haomaiiō gauua را «شیر هوم‌دار» معنی کرده، بدون ذکر نکات اساسی رأی او، هیچ فایده‌ای ندارد و هیچ مشکلی را حل نمی‌کند؛ چون، در تحلیل نهایی، مفهومی که گرشویچ برای haomaiiō gauua در نظر گرفته تفاوتی با ترجمه بارتلمه ندارد. آنچه به تعبیر گرشویچ اهمیت می‌بخشد تحلیلی است که او برای ساخت haomaiiō gauua ارائه کرده است، بدین معنی که گرشویچ نه تعبیر بارتلمه در مورد حالت دستوری haomaiiō

(حالت مفعولی فیه به جای مفعولی معه) را قابل قبول می‌داند و نه تعبیر او را درباره ساخت واژه می‌پذیرد، که مشتقی از *haoma-* با پسوند *-yu-* باشد، بلکه این محقق *haomaiiō.gauua*⁺ را واژه‌ای مرکب در حالت مفعولی معه مفرد از ستاک *haomaiiō.gauu-*⁺ می‌داند که جزء اول آن یعنی *haomaiiō* شکل ترکیبی ستاک *haomaiia-* به معنی «هوم‌دار» است و در کتابت به جای *haomiia-* نوشته شده است. به عقیده گرشویچ، با پذیرفتن این تعبیر، دیگر نیازی نخواهد بود تا، همانند بارتمه، صفت عجیبی به صورت *haomaiiu-* در نظر بگیریم و *haomaiiō* را حالت مفعولی فیه به جای مفعولی معه از همین ستاک به‌شمار آوریم (نک: گرشویچ ۱۹۶۷: ۱۶۳). شایان ذکر است که تیمه نیز ضمن مقاله‌ای مفصل، تعبیر جالبی درباره *haomaiiō gauua* ارائه کرده است که متأسفانه مؤلفان، همانند بسیاری از مقالات مهم دیگر، به آن مقاله مراجعه نکرده‌اند (درباره رأی او نک: تیمه ۱۹۵۷: ۷۵-۸۲).

در بند ۱۴ (ص ۴۶-۴۷) عبارت *vīrəm auui.amō aēiti* «مرد را توان بسیار می‌آید» ترجمه شده است. متأسفانه، در این مورد نیز، نه تنها تطابقی بین متن و ترجمه وجود ندارد، بلکه ترجمه عبارت اساساً نادرست است. گلدنر و به پیروی از او بارتمه عبارت را چنین خوانده‌اند: *vīrəm auui amō aēiti*؛ بر اساس تعبیر بارتمه، *auui* پیشوند فعل *aēiti* است و ریشه *-i-* با پیشوند *auui*، همراه با یک مفعول صریح (در اینجا *vīrəm*)، «رسیدن به (چیزی = مفعول صریح)» معنی می‌دهد و *amō*، حالت فاعلی مفرد از *ama-* «نیرو» فاعل فعل *auui...aēiti* است. بر اساس این تعبیر، بارتمه (۱۹۰۴: ۱۰۴) عبارت را چنین ترجمه کرده است: «(چنان سالی که) مرد را (= به مرد) نیرو می‌رسد». کلنز معتقد است که در این عبارت *auui.amō* یک ترکیب وصفی در حالت فاعلی مفرد از ستاک *auui.ama-* به معنی «بسیار نیرومند، برخوردار از نیروی بسیار» و، از لحاظ نحوی، موصوف *vīrəm* است و، بر همین اساس، احتمال می‌دهد که *vīrəm* در اینجا به اشتباه به جای *vīrō*⁺ نوشته شده است؛ بنابراین عبارت را باید *vīrō auui.amō aēiti*⁺ خواند و «(هنگامی که) مرد، برخوردار از نیروی بسیار، می‌رود» ترجمه کرد (نک: کلنز ۱۹۷۴: ۱۹۳-۱۹۵). پانائینو نیز در تصحیح و گزارش یشت هشتم همین تعبیر را پذیرفته و متن را دقیقاً منطبق با تعبیر کلنز معنی کرده است، جز اینکه با توجه به وحدت نسخ در ضبط

vīrām از تصحیح آن اجتناب کرده است (نک: ۱۹۹۰: ۴۰، ۱۰۸-۱۰۹). مؤلفان تیشتریشت نیز، به پیروی از متن اساس خود، همین قرائت را در متن آورده، اما فراموش کرده‌اند که با انتخاب قرائت auui.amō لفظ auui دیگر پیشوند فعل aēiti نیست و در نتیجه این فعل را نمی‌توان «می‌آید» ترجمه کرد. همچنین، در این عبارت، به اشتباه auui.amō را «توان بسیار» معنی کرده و فاعل فعل aēiti به‌شمار آورده‌اند، غافل از اینکه، مطابق تعبیر کلنز و پنائینو، ترکیب مورد بحث اولاً صفت است و «بسیار نیرومند، برخوردار از نیروی بسیار» معنی می‌دهد نه «توان بسیار»، ثانیاً این ترکیب از لحاظ نحوی صفتِ vīrām (=vīrō⁺) است، نه فاعل فعل مذکور.

در صفحه ۸۰-۸۱ (بند ۳۱)، در ترجمه عبارت اوستایی ā vīspō maiḍiīō yaozaiti «به پیش همه میانه [دریا] به جوشش درمی‌آید»، معلوم نیست لفظ «پیش» در مقابل کدام لفظ اوستایی آمده است.

در بند ۵۶ (ص ۱۳۰-۱۳۱) در عبارت

nōiṭ iθra airiīā⁺ daḥhāuuō⁺ frašušuiiāṭ haēna nōiṭ vōiyna ...

در ضبط واژه⁺ frašušuiiāṭ (به‌جای fraš.hiiāṭ ضبط گلندر و بارتلمه) پنائینو از تصحیح کلنز (۱۹۸۴: ۴۲۱-۴۲۲) پیروی کرده و آن را فعل نقلی تمنایی، سوم شخص مفرد گذرا از ریشه⁻ šu «رفتن» با پیشوند fra به معنی «فراز آمدن، رسیدن»، دانسته است. مؤلفان تیشتریشت نیز همین ضبط را در متن آورده‌اند؛ اما، علی‌رغم این انتخاب، عبارت را، تقریباً منطبق با ضبط بارتلمه، «نه ایدر دهیوهای آریایی را باشدی (= hiiāṭ)، نه سپاه دشمن، نه قحطی ...» ترجمه کرده‌اند، در حالی که، مطابق متن عبارت، باید چنین ترجمه شود: «ایدر به سرزمین‌های آریایی فراز نه‌آید (= nōiṭ...⁺ frašušuiiāṭ)، نه سپاه دشمن، نه قحطی ...»

ب) انتخاب معادل‌های نادرست فارسی در برابر لغات و ترکیبات اوستایی: یکی دیگر از موارد قابل توجه در ترجمه فارسی تیشتریشت، انتخاب معادل‌های نادرست فارسی در برابر لغات و ترکیبات اوستایی است که ذیلاً به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

در بند یکم (ص ۲۰) خانم زرشناس و خانم گشتاسب عبارت اوستایی šōiθrahe baxtārām را، که «بخشنده اقامتگاه» معنی می‌دهد، «آشیان بختار» ترجمه کرده‌اند، اما این

ترجمه صحیح نیست. واژه «بختار» (> فارسی میانه *buxtār*) با اینکه در زبان فارسی استعمال نشده، با توجه به ریخت آن و سابقه کاربردش در فارسی میانه، صفت فاعلی است که «نجات‌بخش، رهاکننده، نجات‌دهنده» معنی می‌دهد نه «بخشنده»، و از مصدر «بختن»، فارسی میانه *buxtan* > ایرانی باستان **buxta-* صفت مفعولی از ریشه *-baog* «نجات دادن، رها کردن» مشتق است. مؤلفان محترم به اشتباه این لفظ را که تردیدی درباره وجه اشتقاق و معنی آن وجود ندارد، مشتق از ریشه *-bag* «قسمت کردن، بخش کردن» گرفته و برای آن معنی مجعول و ساختگی «بخش‌کننده» قائل شده‌اند. عجیب است که در بند ۳۴ (ص ۸۶) در مورد معنی «بختار» باز مرتکب اشتباهی دیگر شده و این‌بار آن را در معنی «معین‌شده، مقرر» به‌کار برده‌اند، بدین معنی که در این بند، ترکیب *šōiθrō.baxta* را که صفت آب‌ها (*āpō*) است و «مقررشده یا معین‌شده برای جاهای مسکونی» معنی می‌دهد، «بختار آشیان» ترجمه کرده و ظاهراً از یاد برده‌اند که پیش‌تر در بند یکم «بختار» را در معنی «بخش‌کننده» به‌کار گرفته‌اند. اگر این تعابیر مجعول، به فرض محال، صحیح هم باشد، مگر می‌شود، با جابه‌جا کردن اجزای ترکیب، صفت فاعلی را تبدیل به صفت مفعولی کرد؟

در بند ۱۲ (ص ۴۲) واژه *druuō.cašmanəm* را تحت‌اللفظ «درست‌چشم» ترجمه کرده‌اند. تعبیر «درست‌چشم» در زبان فارسی مفهوم نیست و نیاز به توضیح دارد، ضمناً بعید به نظر می‌رسد که سراینده یشت «درست‌چشم» را در مورد خدا مثلاً در تقابل با صفت «اعور» یا «لوچ» به‌کار برده باشد، احتمالاً چنانکه هرتسفلد (۱۹۴۷: ۵۸۵/۲) یادآوری کرده است، مراد از آن «نیک‌چشم» در مقابل «شورچشم» بوده است.

در بند ۱۳ (ص ۴۴) واژه *spiti.dōiθrahe* «سفیدچشم» ترجمه شده است، اما غافل از اینکه «سفیدچشم» در زبان فارسی، با توجه به کاربرد ترکیب «سفیدچشمی» به معنی «بی‌حیایی، سماجت» (نک: لغت‌نامه دهخدا، ذیل همین ماده) فقط می‌تواند به معنای «بی‌حیا، گستاخ و سمج» (قس: ترکیب «چش سفید» در تعبیر عامیانه) باشد، نه «دارای چشم‌های روشن» که معنی صحیح ترکیب مورد بحث است.

در بند ۲۱ (ص ۶۰) واژه *dayahe* (حالت اضافی مفرد از *-daya*) «دخش» ترجمه شده است؛ اما واژه *-daya* هرچند که معنای آن دقیقاً روشن نیست، به احتمال قوی «داغدار،

داغ‌شده» معنی می‌دهد. از توضیح مؤلفان تیشتریشت برمی‌آید که ایشان نیز واژه را به همین معنی گرفته‌اند، مع‌هذا ظاهراً، براساس ارتباط ریشه‌شناختی بین «دخش» فارسی و واژه *daya-* در *اوستا*، لغت اوستایی را «دخش» ترجمه کرده‌اند، غافل از اینکه «دخش» در زبان فارسی به معنی تیره و تاریک است، نه داغدار و داغ شده. در اینجا فرصت را مغتنم شمرده به یک خطای فاحش دیگر در گزارش این بند، که صرفاً ناشی از تساهل مؤلفان در مراجعه به منابع است، اشاره می‌کنم. در یادداشت شماره ۷ این بند، در توضیح واژه اوستایی *aiβiδātō.taršti-* پس از ذکر نظر بارتلمه، این یادداشت دیده می‌شود: «کسی که ترس به او افزوده شده است (کسی که می‌ترسد)، کسی که با وحشت احاطه شده است (احاطه شده با وحشت)» (دوشن-گیمن ۱۹۳۶: ۱۷۲). واضح است که مؤلفان با آوردن نام دوشن-گیمن، در پایان یادداشت، مجموع این مطالب را رأی و نظر این دانشمند تلقی کرده‌اند، اما واقعیت غیر از این است. مطالبی که در این یادداشت آمده، فقط نظر دوشن-گیمن نیست، بلکه بخشی از آن رأی و عقیده مرحوم استاد بنونیست است که مؤلفان به اشتباه به دوشن-گیمن نسبت داده‌اند. آنچه سبب تخیل رأی این دو دانشمند در این یادداشت شده جز این نمی‌تواند باشد که مؤلفان تیشتریشت، علی‌رغم اینکه به کتاب دوشن-گیمن ارجاع داده‌اند، نه به آن کتاب مراجعه و نه منبع ثانوی خود را، که همان اثر پانائینو باشد، دقیق مطالعه کرده‌اند؛ چه هرگاه به کتاب *ترکیبات اوستایی* دوشن-گیمن مراجعه می‌کردند و یا حداقل یادداشت پانائینو را به دقت می‌خواندند درمی‌یافتند که دوشن-گیمن، این ترکیب را فقط *“auquel la peur est ajoutée”, i.e “qui fait peur”* ترجمه کرده است که برگردان صحیح آن به فارسی چنین است: «آن که ترس با او عجین شده» یعنی «کسی که می‌ترساند، سبب ترس می‌شود». جای شگفتی است که مؤلفان محترم عبارت ساده‌فرانسه *qui fait peur* را به اشتباه «کسی که می‌ترسد» ترجمه کرده‌اند؛ اما بخش بعدی این یادداشت، یعنی «کسی که با وحشت احاطه شده، احاطه‌شده با وحشت» نه نظر دوشن-گیمن، بلکه نظر بنونیست است که هجده سال پس از چاپ کتاب دوشن-گیمن، ضمن مقاله‌ای با عنوان «ملاحظات اوستایی» در *جشن‌نامه ولر*، ارائه شده است. بنونیست، در این مقاله، در قیاس با ترکیب *raoxšni.aiβiδāta-* «محاط با روشنایی» لغت مورد بحث را «احاطه‌شده با ترس و

وحشت، کسی که ترس او را دربرگرفته»: *environné de terreur, que la terreur*
environne معنی کرده است (نک: بنونیست ۱۹۵۴: ۳۲-۳۳).

در بند ۳۵ (ص ۸۸) عبارت *fraθβarštəm paiti āfəntəm* «آفریده‌زمان را = در زمان معین» ترجمه شده است، اما، تا آنجا که نگارنده می‌داند و ضبط فرهنگ‌های فارسی نشان می‌دهد، لفظ «آفریده» در زبان فارسی در معنی «معین» استعمال نشده است.
ج) ترجمه نادرست عبارات و جملات اوستایی: خطاهای بی‌شماری در این کتاب در ترجمه عبارات اوستایی راه یافته است که عمدتاً ناشی از تحلیل نادرست حالت‌های نحوی کلمات در بافت جملات محسوب می‌شود. وجود چنین خطاهایی، با توجه به تحلیل و تفسیر دقیقی که پانائینو از متن یشت هشتم ارائه کرده و حاصل آن در اختیار مؤلفان تیشتریشْت بوده، در مواردی شگفت‌انگیز و غیر قابل اغماض است. از آنجاکه تبیین اغلب این موارد مستلزم بحثی دقیق و مفصل است و فرصت و مجال بیشتری می‌خواهد، در اینجا فقط به ذکر چند نمونه، که نیاز کمتری به بحث داشته باشد، اکتفا می‌شود.

در بند ۴ (ص ۲۶-۲۷) عبارت

tištrīm stārəm ... yazamaide ... yahmāt haca bərəzāt haosrauuanhəm apəm nafəδrat haca ciθrəm

چنین ترجمه شده است: «ستاره تیشتر ... را می‌ستاییم، نیکنامی او را که از بلندپایگی [اوست]، چهر [او] را که از ایام‌نیات [است]، [می‌ستاییم]». این ترجمه صراحتاً نشان می‌دهد که مؤلفان واژه‌های *haosrauuanhəm* و *ciθrəm* را مفعول (؟) فعل محذوف *yazamaide* و ضمیر موصولی *yahmāt* را مضاف‌الیه (؟) *haosrauuanhəm* تصور کرده‌اند، اما این برداشت کاملاً نادرست است. اولاً واژه *yahmāt* که از لحاظ دستوری با *bərəzāt* مطابقت می‌کند، در حالت مفعولی‌عنه است نه در حالت اضافی؛ و طبیعتاً *yahmāt ... haosrauuanhəm* را نمی‌توان «نیک‌نامی او» ترجمه کرد. ثانیاً هر دو واژه *haosrauuanhəm* و *ciθrəm* را همه محققان اجماعاً حالت فاعلی مفرد خشی می‌دانند نه مفعولی؛ ثالثاً عبارت *yahmāt haca bərəzāt haosrauuanhəm* جمله موصولی در حکم متمم علی برای فعل *yazamaide* است و دلیل ضرورت پرستش تیشتر را بازگو می‌کند.

بر اساس آنچه معروض افتاد، ترجمه صحیح عبارت مورد بحث باید چنین باشد: «ستاره تیشتر ... را می‌ستاییم که خسروی (= نیک‌نامی) از آن بلندپایه [است / می‌آید]، چهره [ش] از اپام‌نپات [است]». البته مؤلفان حق دارند که نظر خود را در مورد متن ارائه کنند و، مطابق تحلیل خود، واژه‌های *haosrauuahəm* و *ciθrəm* را در حالت مفعولی تلقی کنند، اما برای این کار دلیل محکم و برهان قاطعی باید در دست داشته باشند، در شرح و گزارش متون کهنی از نوع /وستا، نمی‌توان رفتار و معامله دلبخواهی با متن درپیش گرفت.

در بند پنجم (ص ۲۸-۲۹) ترجمه عبارت *kaða xā aspō.staoiiehīš apām tacānti nauua* به صورت «چه‌هنگام خانی (چشمه)‌هایی سترگ‌تر از اسب، [خانی‌هایی] از آب‌ها، از نو بتازند» صحیح نیست، چون واژه *apām* در این عبارت مضاف‌الیه *xā* است؛ بنابراین عبارت را باید چنین ترجمه کرد: «کی چشمه‌های سترگ‌تر از اسب آب‌ها، به‌نوی روان خواهند شد؟» ترجمه بند هشتم کاملاً آشفته، مشوش و بی‌مفهوم است؛ متن اوستایی این بند و ترجمه فارسی آن بر اساس گزارش خانم زرشناس و خانم گشتاسب (ص ۳۴-۳۵) چنین است:

*tištrīm stārəm raēuuantəm ... yazamaide yō pairikā tauruuaieiti ... yā stārō kərəmā patan̄ti
 antarə zām asmanəmca. ⁺zraiā vourukašaiia amauuatō huraoðahe ... bāda vairīm ācaraiti
 aspō.kəhrpām ašaonīm.*

«تیشتر، ستاره رایومند ... را می‌ستاییم، آن که پریان را تارومار می‌کند، [آن] کرم ستارگان که می‌افتند، در میان زمین و آسمان؛ متعلق به دریای وُروکشه نیرومند نیک‌رسته ...، هر آینه [تیشتر] دریاچه را می‌خرامد مادیان‌پیکر اشو را ...»

آنچه این ترجمه را گنگ و مبهم کرده و به‌صورت مجموعه‌ای از عبارات نامرتب درآورده، توجه به‌صورت ظاهر متن اوستایی و غفلت از کشف ارتباط نحوی اجزاء و عناصر سازنده آن است؛ بدین‌معنی که مؤلفان محترم توجه نکرده‌اند که ضمیر موصولی *yā* در حالت فاعلی جمع مؤنث، از لحاظ نحوی، به واژه *pairikā* در عبارت پیشین مربوط می‌شود؛ و فاعل فعل *patan̄ti* همین ضمیر موصولی است؛ *stārō kərəmā* در واقع عطف بیان *pairikā* است، به‌عبارت دیگر، بر اساس یک تشبیه مضمّر، پریانی که تیشتر آنان را در هم می‌شکند، به شهاب‌های ثاقبی (*stārō kərəmā*) تشبیه شده‌اند که در میان

زمین و آسمان پران هستند؛ *zraia vourukašaiia* (حالت اضافی مفرد، مأخوذ از گونه کهن‌تر **zraiahah vourukašahiia* نک: مولایی ۱۳۸۹: ۹۴-۹۸) مضاف‌الیه واژه *vairīm* است و بین این مضاف و مضاف‌الیه صفت‌های دریای وُروکشه، یعنی *uruiāpahe ... amauuatō* فاصله شده است؛ *vairīm* در این جا نه به معنی «دریاچه» بلکه به معنی «مدخل، خلیج دریا» است (نک: بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۳۶۴؛ پانائینو ۱۹۹۰: ۳۴ / ۱) و، از لحاظ نحوی، مفعول فعل *ācaraiti* است و واژه‌های *aspō.kəhrpām ašaonīm* صفت‌های همین واژه هستند (درباره حالت دستوری دو واژه اخیر نک: دوشن-گیمن ۱۹۳۶: ۱۳۶؛ پانائینو ۱۹۹۰: ۹۹). بنابراین، بر اساس آنچه گفته شد، بند مورد بحث را باید چنین ترجمه کرد: «تیشتر، ستاره باشکوه ... را می‌ستایم، (آن) که پریان را درهم می‌شکند ... [پریانی] که [بسان] ستارگان ریزان (= شهاب‌های ثاقب) در میان زمین و آسمان پرانند؛ [آن که] هرازگاهی به سوی مدخل پاکیزه اسب-پیکر دریای فراخکرد توانای نیک‌رسته ... می‌خرامد».

در پایان این بخش از یادداشت‌هایم، لازم می‌دانم نکاتی درباره توضیحاتی که مؤلفان محترم درخصوص برخی از دقایق نحوی این بند و ترجمه پانائینو فراهم آورده‌اند، یادآوری کنم. در یادداشت شماره ۸ صفحه ۳۴ آمده است: «به نظر بارتلمه (۱۹۰۴: ۱۷۰۲) و رایخلت (۱۹۱۱: ۱۲۱) عبارت *zraia vourukašaiia ... uruiāpahe* در حالت اضافی مفرد به جای دری صرف شده است، پانائینو نیز مانند هومباخ *zraia vourukašaiia* و توصیفات آن را، مضاف‌الیه می‌داند و این گونه ترجمه می‌کند: «هرچند گاه او، آن پارسا که شکل مادیانی را دارد (یا: شکل اسبی را دارد) نزدیک می‌شود به خلیج دریای وروکشه، نیرومند زیبای ژرف دارنده آب‌های موج» (پانائینو ۱۹۹۰: ۳۴). اما با کمال تأسف باید گفت که این توضیح کاملاً نادرست است:

اولاً بارتلمه چنین مطلبی را در لغت‌نامه خود نیاورده، بلکه صراحتاً *zraia vourukašaiia* را در حالت مفعولی فیه یا به تعبیر مؤلفان تیشتریشت، در حالت دری، دانسته است، نه در حالت اضافی به جای دری، و یادداشتی مشابه قول مؤلفان محترم را فقط رایخلت در بخش توضیحات کتاب خود آورده است.

ثانیاً توضیح رایخلت نیز فقط به نقش نحوی صفت‌های دریای وُروکشه، یعنی *uruiāpahe ... amauuatō* مربوط می‌شود نه کل عبارت، به بیان دیگر، رایخلت فقط

صفت‌های اخیر را حالت اضافی مفرد به‌جای مفعولی فیه مفرد دانسته و بدین وسیله کوشیده است تا تعارض و تناقضی را که بر اساس نظر بارتلمه و پیروانش، از لحاظ دستوری، بین موصوف *zraiaa vourukašaiia* (حالت مفعولی فیه مفرد) و صفت‌های آن، *amauuatō ... uruiiāpahe* (حالت اضافی مفرد)، مشاهده می‌شد رفع کند. رایخلت معتقد است که اصلاً این صفت‌ها از بند ۴۸، که همه واژه‌های مورد بحث در آنجا در جایگاه صحیح نحوی خود استعمال شده‌اند، به این بند انتقال یافته‌اند؛ آنچه در این‌جا مایه اشتباه مؤلفان تیشتریشت شده این است که رایخلت، در توضیحات خود، لفظ *(zraiaa ...)* را داخل کمانک، پیش از صفت‌های مذکور، آورده و ظاهراً همین امر سبب شده است تا مؤلفان تصور کنند که توضیح رایخلت *zraiaa ...* را هم شامل می‌شود. ثالثاً، در این یادداشت، برگردان فارسی گزارش انگلیسی پانائینو از بخش مورد بحث این بند، صحیح نیست، عین عبارت انگلیسی گزارش پانائینو چنین است:

“As often as he approaches the bay, the pious one, which has the shape of a mare (?) (or: which has the shape of a horse), of the Sea Vourukaša, the powerful, the good looking, the deep with rumbling waters” (پانائینو ۱۹۹۰: ۳۴)

هر خواننده‌ای که متن انگلیسی و ترجمه فارسی آن را با هم بسنجد بی‌درنگ متوجه خواهد شد که مترجمان به اشتباه عبارت *the pious one, which has the shape of a mare* را به ضمیر *he* ربط داده‌اند؛ قطعاً چنین برداشتی نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا کسانی که حتی اندک آشنایی با نحو زبان انگلیسی داشته باشند به‌خوبی می‌دانند که پانائینو در این عبارت با آوردن ضمیر ربطی *which* عبارت تبعی آن را به *bay* ربط داده است، و اگر مؤلف می‌خواست این عبارت را به *he* ربط دهد قطعاً به‌جای *which* از ضمیر *who* استفاده می‌کرد و عبارت را به این صورت می‌آورد: *the pious one, who has the shape of a mare*. بنابراین ترجمه صحیح عبارت مورد بحث پانائینو باید چنین باشد: «هرازگاهی او به خلیج پاکیزه‌ای که شکل مادیانی (؟) (یا: شکل اسبی) را داراست، (به خلیج) دریای وُروکشه نیرومند، نیکوروی، ژرف دارای آب‌های موجزن نزدیک می‌شود».

همسان این اشتباهات و خطاها در ترجمه بندهای ۳۳، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۶۱ نیز روی داده و در برخی از موارد عملاً ترجمه را از حیز انتفاع ساقط کرده است، اما، از

آنجا که ذکر همه این موارد و نقد و بررسی آنها از حوصله این مقال خارج است، به همین مقدار بسنده می‌کنم و داوری بیشتر را بر عهده خوانندگان ارجمند و فاضل وامی‌گذارم.

د) یادداشت‌های ناقص و توضیحات ناکافی ذیل ترجمه بندها: همچنانکه پیش‌تر یادآوری شد و خود مؤلفان کتاب هم اشاره کرده‌اند (ص ۱۵)، بخش اساسی این یادداشت‌ها مقتبس از یادداشت‌های پانائینو است؛ اما ارزش و اهمیت یادداشت‌های پانائینو را ندارد، این یادداشت‌ها نه جامع و کامل‌اند و نه جنبه توجیهی دارند. پانائینو در شرح و گزارش یشت هشتم، هر کجا به نکته مبهمی برخورد کرده، آراء محققان دیگر را در آن مورد، با دقت و بر اساس شیوه صحیح علمی، نقد و بررسی کرده و از میان آنها عقیده‌ای را برگزیده است که از پشتوانه علمی بیشتری برخوردار باشد یا خود، بر مبنای دلایلی که در دست داشته، نظر و عقیده تازه‌ای ارائه کرده است. اما این ویژگی در یادداشت‌های مؤلفان تیشتریشْت به چشم نمی‌خورد؛ تعجیل و شتابی که آنان در تهیه مطالب و چاپ کتاب خود داشته‌اند سبب شده است تا از نکات اساسی توضیحات پانائینو غافل شوند و به اقتباس آن بخش از یادداشت‌های وی بپردازند که صرفاً به معانی لغات مربوط می‌شود. من در اینجا، بدون آنکه قصد داشته باشم به صورت گزینشی از میان مطالب متعدد کتاب موارد مورد نظر خود را انتخاب کنم، به‌عنوان نمونه فقط به بررسی یادداشت‌های بند نخست تیشتریشْت می‌پردازم. از آنجا که این یادداشت‌ها عموماً از خصوصیات همسان و مشابهی برخوردارند، ضرورتی برای طرح و بررسی بقیه یادداشت‌ها نمی‌بینم. از این لحاظ در ادامه بحث اشاره مختصری به آنها خواهم کرد.

مؤلفان محترم در توضیح عبارت *māñhəmca maēθanəmca miiazdəmca* «ماه و میهن و میزد را می‌ستاییم» در یادداشت شماره ۳ (ص ۲۰) مرقوم فرموده‌اند: «به‌نظر گرشویچ *māñhəmca* به معنی «گوشت» است نه «ماه»؛ به‌نظر وی، در کنار *miiazdəm* که بیانگر اقتدار دینی است، *maēθanəm* را در ارتباط با اقتدار مدنی (*añhuθβəm*) می‌توان در نظر گرفت، بنابراین *māñhəmca maēθanəmca* به معنی «خوراک و مسکن (محل پختن خوراک)» برای بیان اقتدار مدنی است (پانائینو ۱۹۹۰: ۸۷-۸۸). ملاحظه می‌فرمایید که این توضیح به‌هیچ وجهی معنی و مفهوم «گوشت» را برای واژه *māñhəm* توجیه نمی‌کند. هر خواننده کنجکاو و نکته‌سنجی که این یادداشت را ملاحظه

کند، بی‌درنگ خواهد گفت ارتباط *maēθana-* با «اقتدار مدنی» و ارتباط *mīazda-* با «اقتدار دینی» که دلیل نمی‌شود گرشویچ *mānham* را، که همه محققان/وستا آن را اجتماعاً حالت مفعولی مفرد از ستاک *māh-* «ماه» دانسته‌اند، «گوشت» معنی کند. پس گرشویچ حتماً دلیل محکم‌تری در دست داشته است که، با استناد بدان، واژه مورد بحث را «گوشت» معنی کرده است. خوشبختانه با مراجعه به اصل مقاله گرشویچ که با عنوان «واژه‌ای دیگر برای بیان مفهوم گوشت در زبان‌های ایرانی» در مجموعه مقالات اهدا شده به پالمر چاپ شده (نک: گرشویچ ۱۹۷۶: ۶۴-۶۵) و پانائینو خلاصه‌ای از آن را در کتاب خود (۱۹۹۰: ۸۷-۸۸) آورده است، معلوم می‌شود که گرشویچ، علاوه بر ایجاد ارتباط مورد اشاره مؤلفان تیشتریشت، بین واژه‌های این عبارت با یکدیگر و نیز با واژه‌های عبارات دیگر این بند، از لحاظ زبان‌شناسی، واژه *mānham* را مأخوذ از ایرانی باستان **māham* گرفته و گونه اخیر را معادل واژه *māmsām* در سنسکریت به‌شمار آورده است که «گوشت» معنی می‌دهد. بر همین اساس او واژه اوستایی را هم «گوشت/خوراک» معنی و اظهار کرده است در این بند، از آنجا که *mīazda-* به «فرابرده خوراکی یا نذورات گوشتی اطلاق می‌شود که به ایزدان تقدیم می‌گردد»، پس *mānham* هم باید خوراکی باشد که مردمان برای معاش خود پخت‌وپز می‌کنند.

در توضیح عبارت

yaṭ mē stārō x^varənaṇhūntō hacānte paraca ā ... yazāi ... tištrīm

«(بدان) هنگام که ستارگان فرهمند، در برابر دیدگان من به‌دنبال هم می‌آیند ... تیشتر ... را خواهم ستود» (برای ترجمه نک: پانائینو ۱۹۹۰: ۲۷)، در صفحه ۲۰، ضمن یادداشت شماره ۵ آورده‌اند: «بنابر قرائت گلدنر و بارتلمه *paraca mā*: «ماه در پیشاپیش»، در زبان اوستایی *māh-* «ماه» (بارتلمه ۱۹۰۴: ۱۱۷۰، ۱۷۴۱)؛ بنابر قرائت پانائینو *ā paraca mē ...*: «در مقابل چشمان من» در زبان اوستایی: *āh-* در زبان سنسکریت: *ās-* «دهان، صورت، چشمان» (پانائینو ۱۹۹۰: ۸۹). واقعیت این است که این یادداشت درهم‌ریخته و مشوش چیزی را توجیه نمی‌کند. مؤلفان محترم به پیروی از پانائینو، قرائت *paraca ā* را بر ضبط گلدنر و بارتلمه ترجیح داده‌اند، بنابراین انتظار می‌رفت، در وهله نخست، دلیل محکم و قاطعی برای ارجحیت ضبط مختار خود عرضه کنند. طبیعتاً خواننده حق دارد از مؤلفان

بپرسد که این قرائت، چه مزیتی بر ضبط گلدنر دارد؟ پرسشی که برای آن در این یادداشت پاسخی نمی‌توان یافت، اما، با مراجعه به یادداشت‌های پنائینو، دلیل این گزینش کاملاً آشکار می‌گردد؛ پنائینو مطابق قانون ترجیح نامأنوس بر مأنوس در تصحیح متون قدیمه، به پیروی از گرشویچ، ضبط *paraca ā* در دستنویس‌های معتبر F1، Pt1، E1، L18، J10 را قرائت دشوار و *paraca mā* ضبط گلدنر از روی دستنویس M12 (قس: *paracamā* در دستنویس P13) را صورت ساده‌شده آن در دوره‌های بعد به‌شمار آورده است. به عقیده پنائینو با گزینش این قرائت می‌توان *ā* را حالت مفعولی جمع خنثی از *āh* «دهان» تصور کرد و *āh* چنانکه معادل آن *ās* به معنی «دهان/ صورت» در سنسکریت و *os* در لاتینی نشان می‌دهد، حوزه معنایی وسیع‌تری را شامل می‌شود و می‌تواند توسعاً در معنی «چشم/ دیده» هم استعمال شود. به گمان این محقق، واژه *paraca* در این عبارت باید حالت مفعولی معه از ستاک *parānk* باشد که در حکم حرف اضافه و عامل مفعول صریح به‌کار رفته است (برای آگاهی بیشتر نک: همان).

بقیه یادداشت‌های مربوط به لغات و ترکیبات اوستایی، که در ذیل ترجمه بندها فراهم آمده‌اند، جملگی برخوردار از همین خصوصیت هستند و، به‌صورت کنونی خود، هیچ فایده‌ای برای خوانندگان ندارند. در این‌جا من فقط به فهرستی از واژه‌هایی اشاره می‌کنم که در این یادداشت‌ها به‌طور ناقص و در مواردی کاملاً مبهم توضیح شده‌اند: *frāderasra* و *rauūō.fraosman* (ح ۲، ۳، ص ۲۲)، *ciθra* (ح ۶، ص ۲۶)، *darəšuuān* و *kaēta* (ح ۳، ۴، ص ۲۸)، *xšuuācēβa* و *mainiiuuasah* و *xšuuīβi.išu* (ح ۱، ۴، ۶، ص ۳۰)، *auuān dāta* (ح ۱، ص ۳۲)، *viiāhuua* (ح ۳، ص ۳۶)، *spəništa* (ح ۱، ص ۳۸)؛ در صفحه ۴۶ حاشیه ۶ توضیح جالبی در مورد ریشه *dā* آمده است. مطابق این یادداشت ریشه فعلی *dā* در صرف گذرا (act.) به معنی «دادن، بخشیدن» و در صرف ناگذر (mid.) به معنی «کسب کردن، به‌دست آوردن» است، اما مؤلفان محترم، برخلاف این توضیح خود، در بند ۷ در عبارت *auuān dāta* که به پیروی از کلنز و پنائینو *dāta* را فعل ماضی سوم شخص مفرد ناگذر گرفته‌اند، با اینکه ریشه *dā* به‌صورت ناگذر صرف شده است، باز آن را «داد» معنی کرده‌اند (درباره *auuān dāta* نک: مولایی ۱۳۸۴: ۲۶-۳۴)؛ *viiāxmaniieiti* (ح ۱، ص ۴۸)، *daya* (ح ۶، ص ۶۰)، *frāšmi* (ح ۵، ص ۸۴)، *yaona* و *āfañt* (ح ۵، ۶، ص ۸۸)، *hispōsəñtəm*

auuō.uruuaitiš (ح ۸، ص ۹۲)، āsu.xšuuāēβa- (ح ۱، ص ۹۲)، xratu.gūt-، sīždra- (ح ۲، ۴، ۶، ص ۹۰)، ra (ح ۹۸)؛ درباره قرائت و معنی این واژه، هیئتسه تعبیر جالبی ارائه کرده است که مؤلفان آن را نیز ملاحظه نکرده‌اند (هیئتسه ۲۰۰۹: ۱۳۳-۱۳۶)، γžāraṃ (ح ۳، ص ۱۰۲)، sima- (ح ۲، ص ۱۰۴)، upadažnuuainti (ح ۳، ص ۱۰۶)، yaoxšti- (ح ۱، ص ۱۰۸)، āiði (ح ۷، ص ۱۱۴)، θamnahuuant- (ح ۱، ص ۱۱۶)، pairiθnəm (ح ۱، ص ۱۲۶)، aiβi.saciārəš (ح ۲، ص ۱۳۰).

در پایان کتاب یک بخش فرعی با عنوان «چند واژه و اصطلاح» دیده می‌شود (ص ۱۴۳-۱۴۶). عجیب است که، در این بخش، بیشتر مدخل‌هایی آمده است که قریب به اتفاق آنها اسامی ایزدان و دیوان و شخصیت‌های اساطیری و اعلام جغرافیایی هستند و هیچ تناسبی با عنوان بخش ندارند. از مجموع این مدخل‌ها من فقط شش مورد پیدا کردم که جزء اصطلاحات آیینی محسوب می‌شوند، این مدخل‌ها عبارت‌اند از: اشه، برسَم، زوهر، فره، گُشتی، میزد. به دنبال این بخش فرعی، به ترتیب کتابنامه، نمایه و متن اوستایی یشت هشتم از روی *اوستای ویراسته* گلدنر آمده است. شتاب و بی‌دقتی حاصل از آن، حتی در اوراق پایانی کتاب نیز، دست از سر مؤلفان برنداشته است. در کتابنامه، در بخش منابع لاتین، به هنگام ذکر مشخصات جلد دوم ترجمه انگلیسی *زند-اوستای دارمستتر*، مؤلفان محترم، تاریخ چاپ این کتاب را ۱۸۸۲ و محل چاپ آن را «پاریس» نوشته‌اند؛ اما، چنانکه شناسنامه خود کتاب دارمستتر نشان می‌دهد، این کتاب، که زیر نظر ماکس مولر در مجموعه کتب *مقدس مشرق زمین* (جلد ۲۳) منتشر شده، اولین بار در سال ۱۸۸۳ توسط انتشارات دانشگاه آکسفورد به زیور طبع آراسته شد و هشتاد و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۹۶۵ مؤسسه Motilal Banarsidass در دهلی آن را تجدید چاپ کرد.

چنگیز مولایی (دانشیار دانشگاه تبریز)

منابع

- پورداد، ابراهیم، ۱۳۵۶، *یشت‌ها*، ج ۱، تهران.
دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه*، تهران.
سرکاراتی، بهمن، ۱۳۵۰، «پری، تحقیقی در حاشیه اسطوره‌شناسی تطبیقی»، *نشریه دانشکده ادبیات تبریز*، س ۲۳، ش ۹۷-۱۰۰، ص ۱-۳۲.
مولایی، چنگیز، ۱۳۸۴، «طرح چند مشکل از یشت هشتم اوستا»، *زبان‌های ایرانی (ضمیمه نامه فرهنگستان)*، ج ۱، ش ۱، ص ۲۶-۳۶.

- _____, ۱۳۸۶، «تیر، تیرگان، تیشتر»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، زیر نظر اسماعیل سعادت، ج ۳، تهران، ص ۴۰۴-۴۶۲.
- _____, ۱۳۸۹، «توضیحی در باره نقش نحوی zraiaa vourukašaiia در یشت هشت، بند هشت»، *پژوهش‌های زبانی*، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱، دوره ۱، ص ۹۳-۹۹.

- BARTHOLOMAE, Ch., 1904, *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg.
- BENVENISTE, É., 1929, *The Persian Religion according to the Chief Greek Texts*, Paris.
- _____, 1954, "Notes avestiques", *Asiatica Festschrift F. Weller*, Leipzig, pp. 30-34.
- BENVENISTE, É. et RENOU, L., 1934, *Vrtra et Vrθragna, Étude de Mythologie Indo-Iranienne*, Paris.
- BOYCE, M., 1975, *A History of Zoroastrianism*, vol. 1, *The Early Period*, Leiden-Köln.
- _____, 1982, *A History of Zoroastrianism*, vol. 2, *Under the Achaemenians*, Leiden-Köln.
- DARMESTETER, J., 1883, *The Zend-Avesta*, vol. 2, in *SBE*, vol. XXIII, Oxford, rep. in Delhi, 1965.
- _____, 1892-1893, *Le Zend-Avesta*, part 2, Paris.
- DHALLA, M. N., 1914, *Zoroastrian Theology*, New York.
- DUCHESNE-GUILLEMIN, 1936, *Les composés de l'Avesta*, Paris.
- FORSSMAN, B., 1968, "Apaoša der Gegner des Tištrya", *KZ*, 82, pp. 37-61.
- GEIGER, W., 1882, *Ostiranische Kultur im Altertum*, Erlangen.
- GELDNER, K. F., 1881, "Übersetzungen aus dem Avesta", *KZ*, 25, pp. 465-590.
- _____, 1886-1896, *Avesta, the Sacred Books of the Parsis*, Stuttgart.
- GERSHEVITCH, I., 1967, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge.
- _____, 1976, "More Meat in Iranian", *Studies in Greek, Italic and Indo-European Linguistics, Offered to L. Palmer*, ed. A. Morpurgo-Davies and W. Meid, Innsbruck, pp. 64-65.
- GRAY, L. H., 1929, *The Foundations of the Iranian Religions*, Bombay.
- HAUQ, M., 1907, *Essays on the Sacred Language, Writings and Religion of the Parsis*, London.
- HENNING, W. B., 1942, "An Astronomical Chapter of the Bundahishn", *JRAS*, pp. 229-248.
- HERZFELD, E., 1947, *Zoroaster and His World*, 2 vols., Princeton.
- HERTEL, J., 1931, *Mithra und Fraxša*, (IIQF), Leipzig.
- HESS, J., 1933, "Tištrya", *Oriental Studies in Honour of C. E. Pavry*, London, pp. 137-139.
- HINIZE, A., 2009, "An Avestan Ghost Word: auuah- 'water' ", *Zarathushtra entre l'Inde et l'Iran, Études indo-iraniennes et indo-européennes offertes à Jean Kellens à l'occasion de son 65e anniversaire*, ed. É. PIRART et X. TREMBLAY, Wiesbaden, pp. 129-144.
- HOFFMANN, K., 1967, "Avestisch haoma yō gauua", *MSS*, 21, pp. 11-20.
- _____, 1969, "Zur Yasna-Überlieferung", *MSS*, 26, pp. 35-38.
- HUMBACH, H., 1973, "Beobachtungen zur Überlieferungsgeschichte des Awesta", *MSS*, 31, pp. 109-122.
- KELLENS, J., 1974, *Les noms-racines de l'Avesta*, Wiesbaden.
- _____, 1984, *Le verb avestique*, Wiesbaden.

- LOMMEI, H., 1927, *Die Yašt's des Awesta*, Göttingen-Leipzig.
- MALANDRA, W. W., 1983, *An Introduction to Ancient Iranian Religion*, Minneapolis.
- MOULTON, J. H., 1913, *Early Zoroastrianism*, London.
- PANAINO, A., 1990, *Tištrya, Part I, The Avestan Hymn to Sirius*, Roma.
- , 1995, *Tištrya, Part II, The Iranian Myth of the Star Sirius*, Roma.
- REICHELT, H., 1911, *Avesta Reader*, Strassburg.
- TARAF, Z., 1981, *Der Awesta-Text Niyāyiš mit Pahlavi- und Sanskritübersetzung*, München.
- THIEME, P., 1957, "Vor Zarathustrisches bei den Zarathustriern und bei Zarathustra", *ZDMG*, 107, pp. 57-104.
- Wolff, F., 1910, *Avesta. Die heiligen Bücher der Parsen*, Leipzig.

Anonby, Erik & Yousefian, Pakzad, *Adaptive Multilinguals: A Survey of Language on Larak Island*, Acta Universitatis Upsaliensis, Uppsala, 2011, 157 pages.

انانبی، اریک و یوسفیان، پاکزاد، *چندزبانه‌های انطباقی (بررسی زبان در جزیره لارک)*، دانشگاه اوپسالا، اوپسالا، ۲۰۱۱، ۱۵۷ ص.

لارک جزیره‌ای است از جزایر استان هرمزگان واقع در تنگه هرمز در خلیج فارس و لارکی از زبان‌های ایرانی جنوب غربی و در معرض خاموشی است. آنچه در این کتاب می‌خوانیم حاصل طرحی تحقیقاتی در حوزه زبان‌شناسی اجتماعی در جزیره لارک است که از سوی دانشگاه اوپسالا در سوئد^۱ با همکاری دانشگاه سیستان و بلوچستان و تشریک مساعی پژوهشگران سازمان میراث فرهنگی در ایران و حمایت مالی شورای پژوهش سوئد^۲ و آژانس همیاری توسعه بین‌المللی سوئد^۳ به مرحله اجرا درآمده است.

این تحقیق، به تعبیری، حاصل تعامل میان یک هیأت تحقیقاتی و جامعه زبانی مورد نظر است. داده‌های این طرح بر اساس تحقیقات میدانی در سفری تحقیقاتی در ژانویه ۲۰۰۹ گردآوری شده است. در یک دید کلی، پژوهشگران این طرح ابتدا دورنمایی از

1) Uppsala University

2) Swedish Research Council

3) The Swedish International Development Cooperation Agency (SIDA)

جامعه زبانی مورد مطالعه به دست می‌دهند و طی آن به تعریف زبان لارکی و گونه‌های آن، کاربرد این زبان از سوی جامعه لارکی زبان، بررسی الگوهای کاربردی زبان و وضعیت کنونی و پویایی آن در جامعه امروزی از منظر اهل زبان می‌پردازند.

بنا به اظهار پژوهشگران، پاسخ‌های گویشوران لارکی به پرسش‌های پرسش‌نامه دریچه تازه‌ای را به روی هویت قومی جامعه لارکی گشوده و از این راه دریافته‌اند که اکثر بازماندگان این جامعه نه ایرانی بلکه عرب‌اند و این زبان هم به شدت تحت تأثیر زبان عربی است و این در حالی است که مقایسه آماری-واژگانی لارکی با گُمزاری مسندم بر پایه شباهت‌های بسیاری استوار است و از سوی دیگر نمونه‌های ثبت شده زبانی حاکی از آن است که گفتار گویشوران گُمزاری مسندم برای گویشوران لارکی، آنچنان که انتظار می‌رود، مفهوم نیست. در مجموع، پژوهشگران با در نظر گرفتن ملاحظات زبان‌شناختی و میزان تفاهم میان گویشوران به این نتیجه می‌رسند که گویش‌های گُمزاری مسندم و لارکی هر دو ریشه در یک زبان واحد دارند و آن زبان همان گُمزاری است. علاوه بر این، تحقیقات آنان در حوزه کاربرد زبان نشانگر یک چندزبانگی انطباقی^۱ است که طی آن گویشوران لارکی اصولاً هنگام سخن گفتن یکی از زبان‌های لارکی، فارسی و عربی یا دست‌کم یکی از گونه‌های محلی مانند قشمی، هرمزی یا بندری را بنا به حوزه کاربرد و محدودیت‌های تخصصی مخاطبان برمی‌گزینند. در این میان، هر چند حضور زبان مادری در خانه و خانواده بسیار پُررنگ است و نظر جامعه زبانی به آن بسیار مثبت، ولی کوچکی جامعه زبانی و پیشینه پراشوب منطقه تداوم و بقای جامعه زبانی را به خطر انداخته است.

پس از دورنمایی که از مباحث مهم کتاب داده شد، در این بخش به معرفی عناوین اصلی مطالب می‌پردازیم. کتاب در ده فصل تنظیم شده است؛ در فصل یک، که همان مقدمه را شامل می‌شود، مؤلفان به رسم معمول، به معرفی موقعیت جغرافیایی، شرایط آب و هوایی و تنوعات قومی و زبانی و فرهنگی ایران می‌پردازند و ضمن آن اشاره مختصری به فارسی معیار می‌کنند. آن‌گاه به اختصار خواننده را با گونه زبانی لارکی از دیدگاه زبان‌شناسی اجتماعی آشنا می‌سازند و انگیزه‌هایی را که منجر به همت آنان در

1) adaptive multilingualism

انجام این پژوهش شده بازمی‌گویند. در این فصل می‌خوانیم لارکی گونه‌ای از کُمزاری است که در منطقه‌ای در تنگهٔ هرمز بدان تکلم می‌شود و البته در ایران این زبان صرفاً محدود است به یک جامعهٔ واحد در جزیرهٔ لارک. از آنجایی که موقعیت گویشوران لارکی در ایران، از نظر زبان‌شناسی اجتماعی، منحصربه‌فرد است، مطالعه در زبان و فرهنگ گویشوران کُمزاری در سال‌های اخیر مورد توجه اهل فن قرار گرفته و تحلیل‌های دقیق‌تری را در حوزهٔ زبان‌شناسی اجتماعی می‌طلبد. در این مقدمه آمده است، برخلاف آنکه در ایران همواره زبان عربی تحت تأثیر فارسی قرار داشته، در این منطقه یک زبان ایرانی از عربی تأثیر می‌پذیرد. همچنین آن دسته از پیچیدگی‌های زبان‌شناختی که منجر به شکل‌گیری این جامعهٔ زبانی شده ناشی از چندزبانگی انطباقی گویشوران این منطقه است و همین امر مبنای این تحقیق قرار گرفته است.

رئوس مطالب فصل دو بدین قرار است: معرفی هیأت تحقیقاتی (۸ نفر)، برنامهٔ سفر، پرسش‌های تحقیق (۱۵ پرسش) و روش‌شناسی (پرسشنامهٔ زبان‌شناختی اجتماعی، تحلیل آماری واژگانی، گردآوری و ثبت متون).

فصل سه کتاب به بیان کلیاتی از پیشینهٔ جوامع کُمزاری و زبان آنان اختصاص یافته و شامل این مباحث است: پیشینهٔ تحقیق، بافت اجتماعی و زبان کُمزاری. گفتنی است هر یک از این سرفصل‌ها به زیرشاخه‌های متنوع‌تری تقسیم‌بندی شده تا جزئیات بیشتری را درخصوص جمعیت‌شناسی، هویت قومی، و مهاجرت، الگوی ازدواج، آموزش و پرورش و پویایی و کارآمدی زبان بازگو کند.

«جامعهٔ زبانی لارکی» عنوان فصل چهار است. در این فصل می‌خوانیم سخنگویان کُمزاری به دو دسته‌اند: یکی ساکن شبه‌جزیرهٔ مسندم و دیگری مقیم جزیرهٔ لارک که البته این تحقیق به گروه دوم اختصاص دارد. خلاصهٔ مطالب تحقیق حاضر دربارهٔ لارکی، پیشینهٔ جغرافیایی جزیرهٔ لارک، پیشینهٔ اجتماعی جامعه و ساکنان جزیره، گردآوری اطلاعات گونهٔ زبان لارکی و معرفی افراد بومی شرکت‌کننده در تحقیق از نظر موقعیت اجتماعی، سنی، جنسی، زبانی و مانند آن مطالب این فصل را دربرمی‌گیرد.

در فصل پنجم پژوهشگران ارتباط میان کُمزاری مسندم و لارکی را، با در نظر گرفتن پراکندگی گونه‌های کُمزاری، ملاحظات خویشاوندی زبانی، شباهت‌های واژگانی و درک

متقابل گویشوران هر دو زبان از سخنان یکدیگر، به بررسی می‌گذارند و در نهایت نتیجه می‌گیرند لارکی و گُمزاری مسندم هر دو گویش‌های یک زبان واحد به نام گُمزاری‌اند. فصل شش به کاربرد زبان در جامعه لارکی با در نظر گرفتن چندزبانگی و نیز کاربرد زبان در حوزه‌های تخصصی اختصاص یافته است. زبان‌هایی که کاربران فراگرفته و در شرایط ویژه به کار می‌گیرند عبارت‌اند از: فارسی، عربی، بندری، قشمی، هرمزی، ترکی یا قشقایی استان فارس.

عنوان بحث در فصل هفت «زبان و رسانه‌ها» است. این فصل به نقش رسانه‌ها مانند رادیو، تلویزیون، فیلم و نوار، لوح فشرده (CD)، روزنامه، اینترنت و کاربرد زبان در این جامعه زبانی می‌پردازد. مباحث این فصل بیشتر بر محور یک دسته اطلاعات آماری و درصدگیری دور می‌زند و ملاک‌های سن و جنس نیز در نظر گرفته شده است و، در این میان، جایگاه رادیو و تلویزیون به مراتب بارزتر است و رسانه‌های نوشتاری مانند کتاب، مجله، روزنامه و اینترنت تقریباً هیچ جایگاهی در زندگی افراد منطقه ندارند.

فصل هشت، سه نکته را بازشناسی می‌کند: نخست نظر گویشوران را درخصوص جایگاه و شأن و اعتبار زبانشان در تقابل با دیگر زبان‌ها مانند گُمزاری مسندم جویا می‌شود، دوم می‌کوشد تا دریابد گویشوران برای انجام امور مختلف در شرایط ویژه کدام زبان را مناسب‌تر و کارتر می‌دانند و، در پایان، دانستن کدام زبان‌ها را برای خود و فرزندان‌شان ضروری می‌دانند و این پرسش‌ها در آخر به مباحثی چون پویایی زبان، کارآمدی زبان در شرایط خاص و وضعیت رو به اضمحلال آن در فصل نه می‌انجامد.

فصل ده به نتیجه‌گیری و جمع‌بندی اختصاص یافته است. پژوهشگران در پایان این تحقیق به این نتایج کلی رسیده‌اند: یکی آنکه لارکی و گُمزاری مسندم هر دو گویش‌های زبان واحدی به نام گُمزاری‌اند و دیگر آنکه چندزبانگی انطباقی در این جامعه زبانی به وضوح به چشم می‌خورد و البته نظر گویشوران نسبت به زبانی که بدان تکلم می‌کنند هم مثبت قلمداد می‌شود.

صفحات ۸۸ تا ۱۵۳ چند ضمیمه را با این عناوین در بردارد:

۱. پرسشنامه زبان‌شناختی-اجتماعی جمعی به انگلیسی و فارسی
۲. پرسشنامه زبان‌شناختی-اجتماعی فردی به انگلیسی و فارسی

۳. فهرست واژه‌ها: فهرستی شامل ۲۴۰ مدخل، انگلیسی، فارسی، لارکی، گُمزاری مسندم و عربی، که تعداد ۱۰۰ مدخل آن همان فهرست سوادش^۱ است.
۴. متون ضبط شده برای آزمون درک زبانی و تفاهم متقابل گویشوران زبان لارکی و گُمزاری مسندم از یکدیگر: RTT materials^۲
۵. جدول واج‌های لارکی و گُمزاری مسندم
۶. آمار جمعیت‌شناختی گویشوران لارکی و گُمزاری مسندم
۷. تصاویر پژوهشگران در حین انجام تحقیق در منطقه و کتابخانه که، به رسم جاری، در بخش پایان کتاب آمده است.

بهره‌گیری از امکانات پژوهشی و مالی دانشگاه و چند سازمان علمی-پژوهشی سوئدی و ایرانی و همراهی یک هیأت تحقیقاتی، متشکل از پژوهشگران و دانشجویان مختلف، انتظار خواننده کارشناس و نکته‌سنج را از این تحقیق به مراتب بالا می‌برد. به طوری که خواننده پس از مطالعه کتاب چشم انتظار نتایج علمی تازه و موشکافانه‌تری است تا صرف دو نکته کلی که در نتیجه‌گیری فصل ده آمده است.

در این پژوهش تحلیل‌های صرفی و نحوی به چشم نمی‌خورد، زیرا فهرست واژه‌های ۲۴۰ عددی نمی‌تواند مبنای کافی و دقیق برای اظهار نظرهای دستوری و زبان‌شناختی باشد. در یک نگاه کلی، باید گفت این تحقیق به عنوان گامی آغازین در زبان‌شناسی اجتماعی قابل اعتنا تر است تا یک تحقیق جامع گویشی. با این حال، جا داشت در کنار اطلاعات آماری و درصدگیری متعدد و شاید غیرضروری، دست‌کم، ملاک عدم تطبیق مرزهای جغرافیایی-سیاسی و مرزهای گویشی نیز مورد توجه پژوهشگران قرار می‌گرفت. گفتنی است کتاب از ساختار روشمندی در تحقیق برخوردار است و همین ویژگی است که بیشتر به این پژوهش صورت آکادمیک داده تا محتوای تحقیقی آن. نظم منطقی مطالب، پرسش‌نامه‌های نکته‌سنجانه، نمودارهای رنگی، جدول‌های متعدد و دقت در آوانویسی از نقاط قوت این کار به شمار می‌رود. همچنین پرسشنامه‌هایی که به زبان فارسی در بخش ضمیمه گنجانده شده، الگوی مناسبی در تهیه و تدوین راهنمای گردآوری گویش‌ها و دیگر تحقیقات مشابه در سازمان‌های علمی-پژوهشی ذیربط در ایران است.

علی مصریان

1) Swadesh

2) RTT (recorded text test)

